



بررسی و تحلیل امکان آگاهی امام از غیب از منظر مفسران اهل سنت با نگاه به آیات ۲۶ و ۲۷ سوره جن

انیس رضایپور

چکیده

اهل سنت معتقدند امام بهره‌ای از آگاهی به غیب ندارد و داشتن باوری مخالف آن را ملازم با شرک و غلو می‌دانند و برخی از آن‌ها فقط برای پیامبر اکرم (ص)، و آن هم در حیطه تبلیغ دین برخوردار از غیب را می‌پذیرند.

در آیات بسیاری از قرآن کریم، از غیب سخن به میان آمده است. یکی از صریح‌ترین آیات در این زمینه آیات پایانی سوره جن است. در این آیات خداوند می‌فرماید «من ارتضی» ای وجود دارد که می‌تواند ظرف دریافت غیب از خداوند باشد.

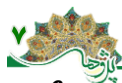
در این پژوهش پس از بررسی واژگان مهم (علم، امام، غیب)، دیدگاه مفسرین برجسته اهل سنت در معتبرترین کتب تفسیری آن‌ها طرح و بررسی و تحلیل شده است. با بررسی بیانات ایشان به وضوح آشکار شد که تفسیری که از این آیات بیان می‌کنند یک لازم بین منطقی دارد و آن هم پذیرش امکان برخورداری امام از غیب است. از سوی دیگر چینش منطقی کلام ایشان اثبات‌کننده آن است که امام مصداق

قطعی «من ارتضی» در این آیه است. پس چرا علمای اهل سنت از این
لازمه آشکار چشم‌پوشی کردند؟! در انتهای پژوهش به تحلیل علل و
ریشه‌یابی این انکار پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: علم، امام، غیب.



موسسه آموزش عالی خوزوی معصومیه (نوابه‌ران)
مرکز پژوهش‌های اسلامی معصومیه



دوره مطالعاتی امامت پژوهی ■ دفتر اول ■ پاییز ۱۴۰۰

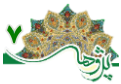


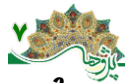
مقدمه

امامت از دیرباز تاکنون به عنوان مقام خلافت از نبی مکرم اسلام ﷺ در منظومه اعتقادی فرق از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. صرف نظر از این که اهل سنت آن را مقامی فرعی و فقهی دانسته‌اند اما با توجه به نقش رهبری و هدایت‌گری امام در جامعه و اغلب در مقام شبهه‌افکنی به عقاید امامیه، از امامت در مباحث کلامی خود سخن به میان آورده‌اند. یکی از مباحث پیرامون امامت سخن گفتن از صفات امام است. این که امام باید دارای چه صفات و ویژگی‌هایی باشد معنا حیطة و گستره این صفات نزد فرق چگونه است؟ این بحث در حوزه علم کلام و در شاخه امامت تبیینی قابل بررسی است.

یکی از این صفات مهم و ضروری برای امام «علم» است. فریقین بر این باورند که امام باید دارای علم باشد. ذیل بحث از علم امام مباحث متعددی مطرح می‌شود که همگی محل مناقشات متعدد و تضارب آراء علما می‌باشند. یکی از این بحث‌ها، مسأله گستره علم امام است؛ آیا محدوده علم امام، آگاهی از غیب را نیز شامل می‌شود؟

علمای امامیه فی الجمله معتقدند که امام امکان برخورداری از غیب را دارا می‌باشد. اغلب اهل سنت با امکان برخورداری امام از غیب مخالفند و آن را مختص به خداوند دانسته؛ گروهی آن را برای پیامبران هم در مورد دریافت وحی صادق می‌دانند. امامیه بر این باور است که عظمت جایگاه هادی امت اقتضای این را دارد که وی در تمام صفات از جمله علم کامل باشد و امکان آگاهی از غیب را نیز داشته باشد.





بررسی این مسأله از آنجایی مشخص می شود که امامیه در پرتو اعتقاد به امکان آگاهی امام از غیب، به غلو و شرک متهم شده است. علمای امامیه معتقدند که امام امکان آگاهی از غیب را دارا می باشد. گرچه در محدوده این آگاهی میان آن ها اختلاف نظر است؛ برخی قائلند که آگاهی امام از غیب نامحدود است. برخی دیگر آن را به صورت محدود پذیرفته اند، به این معنا که امام به برخی از امور غیبی آگاهی دارد و نه تمام آن ها. این گروه خود دو دسته هستند؛ برخی از آن ها این آگاهی محدود را لازمه امر امامت می دانند و گروه دیگر گرچه اصل این برخورداری را می پذیرند اما آن را در باب تصدی امور امت و امامت آن ها لازم نمی دانند و اختصاص امام به این علم را از باب لطف و موهبت الهی می دانند.^۲ در کلام برخی از علمای امامیه این آگاهی از امام نفی شده است که با دقت در توضیحات آن ها مشخص می شود مقصود علم نامحدود و مطلق بوده است.^۳ در این که این علم برای امام بالفعل موجود است یا تحقق آن منوط به درخواست از خداوند است نیز میان علما اختلاف نظر است که بررسی و تحلیل این تفاوت دیدگاه ها در این مقال نمی گنجد.

اما جمع بندی دیدگاه های علمای امامیه بیان گر آن است که قدر متیقن آن چه آن ها به عنوان آگاهی از غیب برای امام پذیرفته اند، آگاهی

۱. علامه طباطبائی، المیزان.

۲. شیخ مفید، اوائل المقالات.

۳. سید مرتضی، تنزیه الانبیا و الشافی؛ شیخ طوسی، تمهید الاصول فی علم الکلام.

از غیب نسبی و محدود است که گاهی به خواست خود امام و گاهی بنا بر مصلحت الهی از جانب پروردگار به ایشان افاضه می شود و نتیجه موهبت الهی است.

خداوند از علم مطلق و ذاتی خود آنچه را که بخواهد در اختیار امام قرار می دهد. این امورات غیبی که در منابع روایی به کرات به آنها اشاره شده است شامل: علم به نهان آدمیان، حوادث آینده، زبانها و ... است.^۱

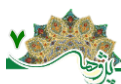
اهل سنت غیب را مختص ذات الهی دانسته و معتقدند امامیه صفت و مرتبه ای از علم را به پیشوایان خود نسبت داده اند که مختص خداوند است و در این ویژگی ائمه خود را با خداوند مشترک دیده و دچار شرک شدند.

در واقع گرچه بحث از صفات و بایستگی های امام است اما با نوع نگاه و رویکرد اهل سنت، دست این اعتقاد به دامن توحید امامیه رسیده است و با قرائتی که آنها از این باور دارند امامیه مشرک و غالی خواهد بود.

بررسی و تحلیل این باور اهل سنت و رفع اتهام از پیکره تشیع، منوط به ارجاع این مسئله به قرآنی است که محل وفاق فرق بوده و به اجماع آنان، از هرگونه تحریف، مبرا است.

در برخی از آیات قرآن به صراحت و برخی تلویحاً در باب غیب و

۱. رک. بصائر الدرجات، صفار قمی و اصول کافی کتاب الحجه.



امکان برخورداری از آن سخن به میان آمده است.

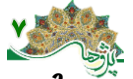
به جهت صراحت آیات انتهایی سوره جن در دلالت بر مطلوب مورد نظر و محدودیت بستر این پژوهش به بررسی نگاه مفسرین معتبر اهل سنت ذیل این آیات پرداخته شده است. (گرچه سلفیه در سه تفسیر برجسته خود ذیل این آیه کاملاً سکوت کردند!!) تا مشخص شود، امکان آگاهی از غیب برای شخصی غیر از ذات اقدس پروردگار وجود دارد و باور امامیه نه تنها صحیح و دارای مؤیدی قرآنی بوده است؛ بلکه این امکان خاص پیامبران نبوده و امام نیز از مصادیق «من ارتضی» در آیه مبارکه است.

در این پژوهش با نگاهی تحلیلی - انتقادی به بررسی آراء معتبرترین مفسران اهل سنت ذیل این دو آیه پرداخته شده است.

در خصوص امکان برخورداری حجج الهی از علم به غیب و گستره آن و ... کارهای متعددی اعم از مقالات و پایان‌نامه‌ها به رشته تحریر درآمده است که از منظر آیات یا روایات و یا نهج البلاغه به بررسی این مسأله همت گماردند.

کتب تک‌نگاری: آگاهی سوم یا علم غیب از آیت الله سبحانی، حقیقه علم آل محمد و جهاته از سیدعلی عاشور، علم غیب پیامبر و امام از دیدگاه قرآن و عترت از نصرالله شفیعی، علم امام و پا سخ‌گویی به شبهات پیرامون آن از محمدتقی شاکر و ...

مقالات: مسأله آگاهی از غیب و امکان آن از نگاه مفسران (محمدتقی شاکر اشتیجه و رضا برنجکار) بررسی تطبیقی علم غیب غیرپیامبران در



گفتار کلامی عبدالجبار معتزلی و غزالی اشعری و بازنمایی علم غیب
غیر انبیا از نگاه علما و محدثان اهل سنت از نسرين میانجی، علم غیب
ائمه (ع) از ناصر رفیعی، علم امام از نگاه شیخ مفید و علامه طباطبایی و

...

در مجموعه آثار وارد شده پیرامون این موضوع؛ به بررسی دیدگاه
اهل سنت یا امامیه به طور کلی از نگاه علما یا محدثان آنها پرداخته
شده است و یا به صورت تطبیقی نظر دو عالم خاص از اهل سنت
درباره غیب بررسی شده است. در هیچ یک از آثار امکان آگاهی امام از
غیب نزد اهل سنت، با نظر به آیه‌ای خاص راستی آزمایی نشده است.

۱. تبیین دیدگاه اهل سنت درباره «علم غیب امام»

جهت تبیین دیدگاه اهل سنت درباره «علم غیب امام» لازم است به
تعریف برخی واژگان از جمله «علم»، «امام» و «غیب» پرداخته شود.

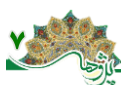
واژه «علم» از ماده (ع ل م) مصدر ثلاثی مجرد است. علم ضد و
نقیض «جهل» می‌باشد و در لغت به معنای دانش، دانستن، معرفت و
یقین، دریافتن، ادراک، استوار کردن، اتقان، آگاهی، شناسایی و هر چیز
دانسته به کار رفته است.^۲ برخی از واژه‌شناسان مانند نویسنده کتاب

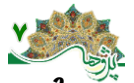
۱. خلیل فراهیدی، العین، ج ۲، ص ۱۵۲؛ محمد بن ابی بکر رازی، مختار الصحاح، ج ۱،

ص ۲۱۵؛ ابی بکر محمد بن الحسن بن درید الازدی، جمهره اللغه، ج ۲، ص ۳۳؛

صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲. حسن انوری، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۵، ص ۵۰۷۴.





العین، علم را نقیض جهل معنا کرده‌اند.^۱

جوهری در صحاح اللغة، فیروزآبادی در قاموس المحيط^۲ و علامه طریحی در مجمع البحرین^۳ علم را به معنای معرفت بیان نموده‌اند.

در مجمع البحرین در تبیین معنای علم این گونه آمده است:

«جاء العلم بمعنى المعرفة كما جاء بمعناه، لاشتراكهما في كون كل

منهما مسبوقاً بالجهل؛ علم به معنای معرفت به کار می‌رود هم‌چنان‌که

معرفت به معنای علم کار بست دارد، زیرا هر دوی آن‌ها در آن‌که مسبوق

به جهل هستند مشترکند.»^۵

در مصباح المنیر، علم به یقین معنا شده است. «راغب اصفهانی در

مفردات خود علم را ادراک به حقیقت شی دانسته است و آن را در دو

قسم برمی‌شمرد:

«أحدهما: إدراك ذات الشيء. والثاني: الحكم على الشيء بوجود شيء

هو موجود له، أو نفي شيء هو منفي عنه؛ اول: درک حقیقت شی و دوم

۱. خلیل فراهیدی، همان، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲. اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح اللغة، ج ۵، ص ۱۹۹۰.

۳. محمد بن یعقوب فیروزآبادی، قاموس المحيط، ج ۴، ص ۱۵۳.

۴. فخرالدین بن محمد بن احمد بن طریح النجفی، مجمع البحرین و مطلع النیرین، ج ۳، ص ۲۳۶.

۵. همان.

۶. احمد بن محمد بن علی المقرئ الفیومی، المصباح المنیر فی غریب شرح الکبیر، ج ۲، ص ۴۲۷.

حکم به وجود شی که در شی‌ای موجود باشد یا حکم به نفی آن شی در صورتی که از آن وجود نفی شده باشد.^۱

در صورت اول علم متعدّی به یک مفعول است، مثل آیه: «لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ؛ شما به آن‌ها آگاه نیستید، خدا به آن‌ها آگاه است.»^۲ و در صورت دوم علم متعدّی به دو مفعول است مثلاً در آیه «فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ؛ هرگاه آن‌ها را زنان مؤمنه‌ای یافتید.»^۳

از بررسی آراء واژه‌شناسان این گونه استنباط می‌شود که علم به معنای دانش است؛ دانشی که حقیقت شی مورد نظر را آشکار می‌سازد و جهل را در مورد آن برطرف می‌سازد.

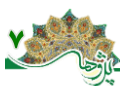
علامه مظفر برای علم چهار مرحله قائل شده است:

۱. علم حسّی که همراه با آغاز آفرینش در اطفال وجود دارد؛
۲. علم خیالی که با تصرف در صور خیالی با رشد طفل ایجاد می‌شود؛
۳. علم وهمی که به درک معانی جزئی منتهی می‌شود؛
۴. علمی که از درک جزئیات معانی کلی انتزاع می‌کند و از مجهول تصوری یا تصدیقی به معلوم تصوری یا تصدیقی می‌رسد. - حضور

۱. حسین بن محمد بن فضل راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۵۸۰.

۲. سوره انفال، آیه ۶۰.

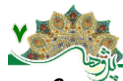
۳. سوره ممتحنه، آیه ۱۰.



صورت اشیاء در ذهن به عنوان تعریف علم، ناظر به این مرحله است. منطق‌یون علم را به علم تصویری و تصدیقی و نظری و بدیهی تقسیم می‌کنند.^۱

فلاسفه معتقدند که علم صورت علمیه مجرد از ماده و خالی از قوه بوده و تخیل و تعقل به آن منتهی می‌شود.^۲ علم از نگاه فلاسفه به علم حصولی و علم حضوری تقسیم می‌شود، در حالی که تعریف منطق‌یون از علم، فقط بیان‌گر بخشی از مفهوم علم حصولی است.^۳

فلاسفه معتقدند که وجود علم در وجدان ما ضروری و مفهوم آن بدیهی است.^۴ آنان علم را روشن‌ترین و بدیهی‌ترین مفاهیمی می‌دانند که نه تنها نیازمند تعریف نیست، بلکه معتقدند که اساساً تعریف آن امکان ندارد؛ زیرا مفهوم واضح‌تری از آن وجود ندارد که معرف آن واقع شود و آنچه در تعریف علم گفته شده را بیان مصداق علم تلقی کرد نه تعریف حقیقی آن.^۵



۱. محمدحسین مظفر، المنطق، ص ۴۴۶.
۲. محمدحسین طباطبایی، نه‌ایه الحکمه، ص ۲۳۹.
۳. محمدتقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، صص ۶۳-۶۲؛ محمد بن عمر بن الحسین فخر رازی، مفاتیح الغیب، ص ۱۷؛ صدرالدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۸، ص ۱۵۱؛ صدرالمألهین در مواردی دیگر از این کتاب ادراک را به معنای حضور مدرک نزد مدرک دانسته است؛ همان، ج ۱، ص ۱۳۷، ج ۴، ص ۳۷۵، ص ۴۵۰.
۴. محمدحسین طباطبایی، همان، ص ۲۳۶.
۵. محمدتقی مصباح یزدی، همان، ج ۱، ص ۱۵۲.

«امام» از ریشه «أَمَمَ» به معنای مقتدا، پیشوا، پیشرو، راهبر، رئیس و خلیفه آمده است. هم‌چنین واژه «امام» به راه، کتاب و هر کس که قومی به او اقتدا کنند و دنبال او باشند چه بر راه راست و چه بر راه گمراه باشند، معنا شده است.

ابن فارس در مقائیس اللغة درباره معنای واژه امام چنین می‌نویسد: «و الإمام، كلُّ من اقتدى به و قدَّم فی الأمور»؛ هر که به او اقتدا شود و او را در امورشان مقدم بدارند.

جرجانی در کتاب «التعريفات» امام را این‌چنین تعریف کرده است: «الإمام الذی له الریاسة العامة فی الدین و الدنیا جمیعاً؛ امام کسی است که ریاست همه امور دین و دنیا در دستش باشد».

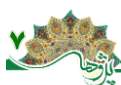
امامت در اصطلاح به معنای رهبری، منصب امامت، ریاست مسلمانان و رهبری اعتقادی و مذهب جامعه اسلامی آمده است.^۳

ابن خلدون در تعریف امامت چنین آورده است: «الامامة خلافة عن صاحب الشرع فی حراسة الدین و سياسة الدنیا؛ امامت، جانشینی صاحب شریعت در حفظ دین و تدبیر امور دنیوی مردم است. به این منصب هم خلافت نامیده می‌شود و هم امامت؛

۱. ابی‌الحسین احمد بن فارس بن زکریا، همان، ج ۱، ص ۲۸.

۲. علی بن محمد جرجانی التعريفات، ج ۱، ص ۱۰.

۳. احمد بن محمد علی مقرئ فیومی، همان، ج ۱، صص ۲۳-۲۲؛ حسن انوری، همان، ص ۲۰۰.



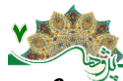
چنان‌که کسی که عهده‌دار آن می‌گردد خلیفه و امام نام دارد؛ از آن جهت که از او پیروی می‌شود، امام نامیده می‌شود و از آن جهت که امام جانشین پیامبر در امت اوست، وی را خلیفه می‌نامند.^۱

سعدالدین تفتازانی در این باره می‌گوید:

«الامامة رئاسة عامة في امر الدين و الدنيا خلافة عن النبي؛ امامت، رهبری عمومی و فراگیر امت اسلامی در امور دینی و دنیوی آنان به عنوان جانشینی پیامبر است.»^۲

قوشچی نیز همین تعریف را دنبال کرده است.^۳

«غیب» در لغت به معنای پوشیده و نهان است^۴ و در مقابل شهادت به کار می‌رود. «عالم الغیب و الشهادة»^۵ لغت‌شناسان در معنای غیب گفته‌اند: الغیب: کل ما غاب عنک، غیب هر آن‌چه را گویند که از تو نهان باشد.^۶ در حقیقت به چیزی گفته می‌شود که با حواس ظاهری درک نشود.^۷



۱. عبدالرحمان بن محمد ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۱.
۲. سعدالدین تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۴.
۳. علاءالدین علی قوشچی، شرح تجرید، ص ۴۷۲.
۴. راغب اصفهانی، مفردات.
۵. سوره انعام، آیه ۷۳.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب.
۷. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة.

اهل لغت بر این نکته تأکید دارند که نهان بودن از دیدگان، به معنای پنهان بودن از دل و جان نیست.

الغیب ما غاب عن العیون و ان كان محصل فی القلوب.^۱ غیبی بودن امری نسبی و اضافی است زیرا هر آن چه برای ما نهان است برای خداوند آشکار و عیان است. یعنی نسبت به ما و آگاهی محدود ما غیب است. «کل سر و علانیه و کل غیب عندک شهاده».^۲ به عبارت دیگر غیب نسبی چیزی است که تنها در برخی مقاطع وجودی یا برای برخی افراد غیب باشد. مانند فرشتگان که برای اکثر مردم غیب هستند اما هر محترضی که در آستانه مرگ است توان دیدن آنها را دارد. «یوم یرون الملائکه لا بشری یومئذ للمجرمین و یقولون حجراً محجوراً»^۳ اخبار مربوط به آینده برای ما غیب محسوب می شود، هر چند که برای آیندگان م شهود است. هم چنین اخبار گذشتگان نیز می تواند از م صادق غیب باشد. «ذلک من انباء الغیب یوحی الیک»^۴

انواع غیب

قسم اول: علم غیبی که مختص ذات باری تعالی است، احدی از آن

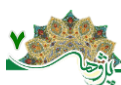
۱. ابن منظور، لسان العرب.

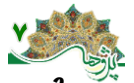
۲. علامه جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه، اسفار اربعه.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

۴. سوره فرقان، آیه ۲۲.

۵. سوره آل عمران، آیه ۴۴.





علم و آگاهی ندارد، حتی پیامبران و امامان و جبرئیل و فرشتگان. برای خداوند نیز لازم نیست که این نوع علم را به دیگران بفهماند مگر این که خود او اراده کند. این مطلب به صراحت در آیات قرآن بیان شده است؛ مانند: «و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو»^۱، «و انما الغيب لله»^۲، «قل لا يعلم من في السماوات و الارض الغيب الا الله»^۳.

قسم دوم: علم غیبی که از نظر عموم مردم پنهان است، اما عده‌ای خاص با فراست و ذکاوت و ظرفیت ویژه‌ای که دارند می‌توانند به آن پی ببرند؛ مانند: پیش‌بینی‌های بعضی از علمای سیاست و اقتصاد، متراضان و تعبیر خواب‌هایی که معبرین راستین دارند که نمونه‌های فراوانی از آن‌ها در طول تاریخ به وقوع پیوسته است.

قسم سوم: علم غیبی که میان دو قسم مذکور قرار دارد. علم به اموری که نه مردم از آن‌ها مطلع‌اند و نه مختص خداوند است.

در چنین اموری چنانچه خداوند مصلحت بداند و اراده کند به مقداری که لازم بداند در هر زمان و مکانی که حکمتش اقتضا کند به ملائکه، پیامبران و ائمه (ع) اطلاع می‌دهد.

بنابراین همه تقسیم‌بندی‌ها با رویکردهای مختلف درباره علم غیب سرانجام به دو قسم کلی می‌انجامد:

۱. سوره انعام، آیه ۵۹.

۲. سوره یونس، آیه ۲۰.

۳. سوره نمل، آیه ۶۵.

۱. علم غیب مطلق و نامحدود که مختص ذات اقدس پروردگار است.

۲. علم غیب مقید و نسبی که اختصاصی نیست و قابل شمول به غیر است.

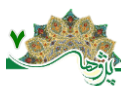
مراد از علم غیبی که در این پژوهش محل بحث و بررسی است، قسم سوم از دسته‌بندی بالا یا همان غیب مقید و نسبی و محدود است.^۱ دیدگاه مشهور میان اهل سنت این است که آگاهی از غیب، از ویژگی‌های خاص خداوند است. آنچه تمام علمای اهل سنت - فارغ از تفاوت‌های جزئی در نگاه و دسته‌بندی که درباره اختصاص دادن این امکان آگاهی برای غیرخدا دارند - در آن اتفاق نظر دارند، این است که امام نمی‌تواند از غیب آگاه و مطلع باشد. حال باید دید آیا این اعتقادی که بر آن اتفاق نظر دارند با دلالت آیات پیش رو مطابقت دارد؟!

۲. نقد دیدگاه اهل سنت درباره علم غیب امام

مهم‌ترین آیات در نقد دیدگاه اهل سنت درباره عدم آگاهی امام از غیب آیه ۲۶ و ۲۷ سوره جن می‌باشد. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ

۱. بازنمایی علم غیب غیرانبیا از نگاه علما و محدثان اهل سنت، نسرين میانجی.



يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا^۱

او دانای غیب عالم است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند. مگر آن کس را که به پیامبری برگزیده است که فرشتگان را از پیش رو و پشت سر او می فرستد (تا اسرار وحی را شیاطین به سرقت گوش نربایند).

برخی از اهل سنت این آیه را دال بر حفظ و حراست پیامبر از تصرف شیطان، و حفظ وحی تا رساندن آن به مردم توسط پیامبر است.^۲ رشیدالدین میبدی، از علمای اهل سنت، در ترجمه این آیه می نویسد: **عَالِمُ الْغَيْبِ** آن دانای نهان **فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا** آگاه نکند از نهان خویش (و مطلع نگرداند بر آن) هیچ کس را **إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ** مگر آن رسول پسندیده.

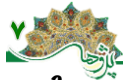
صدر این آیه، علم غیب را برای ذات یگانه هستی اثبات نموده و از دیگران نفی می کند؛ اما جمله استثنائیه «**إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ**» آن را برای عده ای خاص که عبارت از رسولان الهی باشند، نیز ثابت می کند و این جمله، عمومیت نفی جمله اولی را می شکند.^۳

گروهی این آگاهی از غیب را برای پیامبران (نه فقط پیامبر خاتم(ص)) تأیید کردند و معتقدند این آیه همان گونه که از ظاهر آن هم

۱. سوره جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی حاتم)؛ تفسیر الطبری، ۱۲ / ۲۷۷؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر).

۳. میبدی، رشیدالدین، کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۱۰، ص ۲۵۰.



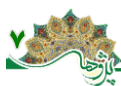
قابل فهم است؛ غیب را برای رسولان اثبات می‌کند و اساساً این آگاهی از غیب معجزه رسولان است که با آن نبوت آن‌ها اثبات می‌شود. لذا چنین اظهار داشته‌اند که: «إِلَّا مِنْ أَرْضِي مِنْ رَسُولٍ، به معنای إِلَّا مِنْ يَصْطَفِيهِ لِرِسَالَتِهِ است.»^۱

قرطبی از مفسران اهل سنت می‌نویسد: «قال العلماء: لما تمدهح سبحانه بعلم الغيب واستأثر به دون خلقه كان فيه دليل على انه لا يعلم الغيب احد سواه ثم استثني من ارتضاه من الرسل فاودعهم ما شاء من غيبه بطريق الوحي اليهم وجعله معجزة لهم و دلالة صادقة على نبوتهم».^۲

علماء گفته‌اند: از این که خداوند سبحانه خودش را به علم غیب مدح کرده و آن را ویژه خود [نه ویژه بندگان] قرار داده، دلیل بر این است که غیر او کسی دیگر عالم به غیب نیست. سپس رسولان برگزیده خودش را استثنا کرده است و از علوم غیبی‌اش هر آنچه را خواسته از طریق وحی به آن‌ها عطا نموده است و آن را معجزه آن‌ها و دلیلی بر راستی نبوت‌شان قرار داده است.

در کلام این دو عالم اهل سنت نیز اذعان شده است که این آگاهی مطلق الهی که خاص ذات الهی بود در اختیار برگزیدگان الهی (رسولان)

۱. بغوی، حسین بن مسعود، تفسیر بغوی المسمى معالم التنزيل؛ ابن عطية، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز؛ شوکانی، محمد، فتح القدير.
۲. انصاری قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحكام القرآن، ج ۱۹، ص ۲۸، القاهرة: دار الشعب.

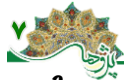


قرار گرفته و آن‌ها از این قاعده مستثنی شده‌اند.

فخر رازی در «تفسیر کبیر» نه تنها دلالت این آیه بر برخورداری پیامبر (شخصی غیر از خدا و عدم اختصاص به ذات الهی) را پذیرفته بلکه آن را به افراد و اشخاص دیگر گسترش داده و می‌نویسد:

«و بدان قطعاً مراد الهی از این آیه این نیست که جز رسول کسی از غیب آگاه نمی‌شود! بر این مطلب وجوهی دلالت می‌کند، یکی از آن‌ها: همانا به وسیله اخبار نزدیک به تواتر ثابت شده است که کاهنان به ظهور پیامبر ما خبر می‌دادند قبل از زمان ظهور حضرت، و در عرب به این نوع از علم مشهور بودند حتی کسری به سراغ آن‌ها رفت برای دانستن اخبار پیامبر ما، پس ثابت شد که خدای متعال مطلع می‌کند غیر از پیامبران را از چیزی از غیب و دومین آن‌ها: جمیع ارباب ملل و ادیان قائل بر صحت علم تعبیر هستند، و همانا معبر از وقوع وقایعی در آینده خبر می‌دهد که در آن اخبار در ست هم هست. و سومین آن‌ها: کاهن بغدادی که سلطان سنجر بن ملک شاه او را از بغداد به خراسان منتقل کرد، و از احوال آینده از او پرسید او هم چیزهایی را ذکر کرد که مطابق کلام او واقع شدند.»^۱

فخر رازی به صراحت عنوان می‌کند که گرچه واژه «رسول» در آیه ذکر شده است اما این حکم که خدا به هر کس که بخواهد از علم خود افاضه می‌کند اختصاصی به رسولان ندارد و برای آن شاهد مثال‌های



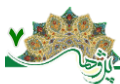
۱. فخر رازی، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۳۰.

متعددی در اجتماع و تاریخ ذکر می‌کند (این نوع از غیبی که فخر رازی ذیل این آیه برای غیر خداوند تأیید کرده است در قسم دوم از تقسیم‌بندی غیب آمده بود). در واقع فخر رازی ذیل این آیات به قدری امکان برخورداری از غیب را عمومی و همه شمول دانسته که دارا بودن آن نیاز به تأییدات الهی خاص ندارد! کسانی که او ذیل آیه مثال زده از روی ریاضت و تمرین و ... به اموری آگاه شدند که برای عده‌ای مخفی بوده است. از نظر او این هم از مصادیق همان غیبی است که خداوند به «من ارتضی» خودش افاضه می‌کند؛ یعنی در واقع نوع نگاه او به این امکان برخورداری از امامیه همه شمول‌تر است و اگر کسی قرار باشد از سوی اهل سنت متهم به شرک و غلو و شریک قرار دادن شخصی با خدا در صفات خاصه‌اش شود فخر رازی به این مطلب مستحق‌تر است!!

برخی افراد مانند طبری هنگام رسیدن به این آیه کاملاً سکوت کرده و حتی از بررسی معنایی واژگان آیه و تحلیل علت به کار رفتن آن‌ها در آیه شریفه امتناع کردند و در سکوت کامل فقط به ذکر بستر تاریخی نزول این آیه پرداختند.

نکته قابل تأمل این است که علمای اهل سنت پس از بیان دلالت آیه و تفسیر آن به این که غیر خدا هم امکان آگاهی از غیب را دارا می‌باشد و ساحران و کاهنان تاریخ را به عنوان مؤید این مطلب بیان کردند اما هم‌چنان از پذیرش این مطلب که «امام» هم به عنوان یک مصداق احتمالی از من ارتضی امکان آگاهی از غیب را دارد، سر باز می‌زنند.

آیا ساحران و سیره و مسلک آنان به تطبیق بر «من ارتضی»ی الهی



از ائمه (ع) که خودشان حتی مقام «عصمت» برای شان قائلند، سزاوارتر است؟!

۳. نکات مهم آیه در اثبات «علم غیب برای امام» در کلام

اهل سنت

اثبات علم غیب برای ائمه (ع) از آیات فوق، مبتنی بر اثبات سه مطلب است:

۱. بیانیه بودن کلمه من

۲. مراد از رسول، همه فرستادگان الهی

۳. ائمه فرستادگان خداوند

(۳-۱) بیانیه بودن کلمه «من»

کلمه «من» در آیه دوم، (الَّذِينَ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ) «بیانیه» است که مصداق «من ارتضی» را بیان می کنند. بقاعی، از مفسرین اهل سنت، می نویسد:

و بین (من) بقوله (من رسول) ای من الملائكة و من الناس ... کلمه

«من» در «من رسول»، بیانیه است که مراد از آن فرشتگان و مردم است.

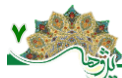
فخر رازی به صورت صریح، بیان می کند که «من» برای تبیین است:

لفظة (من) فی قوله: (من رسول)، تبیین لمن ارتضی یعنی انه لا یطلع علی

الغیب الا المرتضی الذی یکون رسولاً.^۲ واژه «من» در جمله «من رسول»

۱. بقاعی، ابراهیم بن عمر، نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، ج ۲۰، ص ۵۰۰.

۲. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۳۸۵.



بیان گر جمله «من ارتضی» است؛ معنایش این است که خداوند جز کسی را که مورد پسند اوست، آگاه نمی سازد و آن شخص هم رسول و برگزیده اوست. زمخشری از مفسران قرن ششم در ذیل آیه سخنی دارد که نشان می دهد: از دیدگاه او نیز «من» بیانیه است: و قد خصّ الله الرسل من بین المرتضین بالاطلاع علی الغیب.^۱ خداوند متعال از میان افرادی که مورد رضایت اوست، رسولان را برای آگاهی از غیب انتخاب نموده است. ابو حیان اندلسی نیز تصریح می کند که «من رسول»، عبارت «من ارتضی» را بیان می کند: و (من رسول) تبیین لمن ارتضی.^۲ نسفی نیز می نویسد: و من رسول بیان لمن ارتضی.^۳ (من رسول)، جمله من ارتضی را بیان می کند.

با توجه به مطالبی که گذشت، «من ارتضی» یک عنوان عام است که یکی از مصداق آن، «رسول» است؛ پس «من» در این جا یک مصداق را بیان می کند.

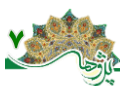
(۲-۳) مراد از رسول همه فرستادگان الهی

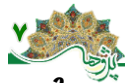
مراد از «رسول» تنها پیامبران نیست؛ بلکه شامل مطلق فرستادگان الهی می شود؛ چه این فرستاده بشر باشد یا فرشته.

۱. زمخشری خوارزمی، محمود بن عمرو، الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، ج ۴، ص ۶۳۳.

۲. ابی حیان اندلسی، محمد بن یوسف، تفسیر البحر المحیط، ج ۸، ص ۳۴۸.

۳. نسفی، عبدالله بن احمد، تفسیر النسفی، ج ۴، ص ۲۸۹.





ابن کثیر، از علمای اهل سنت، در شرح این آیه می نویسد: کلمه «رسول»، عمومیت داشته و شامل فرستادگان خداوند، اعم از فرستادگان ملکی [فرشته‌ها] و بشری می شود.^۱

هم چنین پیش از این گذشت که بقاعی نیز «رسول» را به فرشتگان و فرستادگان بشری تفسیر کرده است.^۲

هم چنین زحیلی، از دیگر مفسرین، نیز می نویسد: و الرسول: هو الملك او صاحب الشريعة السماوية، ای يشمل الرسول الملكي و البشري.^۳ رسول: همان فرشته یا صاحب شریعت آسمانی است؛ یعنی شامل فرستاده از جنس فرشته و بشر می شود.

سلمی یکی دیگر از مفسران اهل سنت، «من ارتضى» را به گونه‌ای معنا کرده است که شامل افراد دیگری غیر از پیامبران(ع) نیز می شود: (الا من ارتضى من رسول) و هو الفانى عن او صافه المتصف باو صاف الحق.^۴ «من ارتضى» کسی است که از او صاف خود رهیده و به او صاف

۱. «عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احدا الا من ارتضى من رسول» و هذا ینعم الرسول الملكى و البشرى». ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۴۶۲.

۲. بقاعی، ابراهیم بن عمر، نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، ج ۲۰، ص ۵۰۰ «و بین (من) بقوله: (من رسول) ای من الملائكة و من الناس...».

۳. زحیلی، وهبه بن مصطفى، التفسیر الوسیط، ج ۳، ص ۲۷۵۷.

۴. سلمی ازدی، محمد بن حسین، تفسیر السلمی و هو حقائق التفسیر، تحقیق سید عمران، ج ۱، ص ۱۲۸.

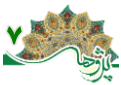
حق آراسته شده است.

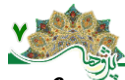
(۳-۳) ائمه فرستادگان الهی

بر اساس روایات اهل سنت، مقام جانشینی پیامبر (ص) و امامت پس از آن حضرت، امری الهی است؛ امری الهی که اختیار تعیین مأمور به آن نه از سوی خداوند و نه از سوی پیامبر اکرم به دیگری واگذار نشده است.

مسلم بن حجاج نیشابوری به نقل از ابن عباس ماجرای ملاقات مسیلمه کذاب با رسول خدا را چنین نقل می‌کند: مُسَیْلَمَةُ کَذَّابٌ در زمان رسول الله ﷺ به مدینه آمد و گفت: اگر محمد (ص) جانشینی پس از خودش را برای من قرار دهد، از او پیروی می‌کنم. او با افراد زیادی از قبیله‌اش به سمت آن حضرت آمد و رسول خدا (ص) به همراه ثابت بن قیس به او رو کرد و در حالی که در دست‌شان تکه چوبی بود به نزدش رفت و در مقابلش ایستاد و فرمود: «اگر این تکه چوب را از من بخواهی، به تو نخواهم داد و هرگز امر خدا را به تو واگذار نمی‌کنم؛ لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أَعْطَيْتُكَهَا وَلَنْ أَتَعَدَّى أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ...»^۱.

۱. قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی، ج ۴، ص ۱۷۸۰. حدثنی محمد بن سَهْلٍ التَّمِيمِيُّ حَدَّثَنَا ابُو الْإِيْمَانِ اخْبَرَنَا شُعَيْبٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي حُسَيْنٍ حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَدِمَ مُسَیْلَمَةُ الْكَذَّابُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ (ص) الْمَدِينَةَ فَجَعَلَ يَقُولُ: اِنْ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ فَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ (ص) وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ بْنُ شَمَّاسٍ وَفِي يَدِ النَّبِيِّ (ص) قِطْعَةُ جَرِيدَةٍ حَتَّى





سیوطی در شرح این فقره از صحیح مسلم می‌نویسد: و لَنْ اتَعْدَى
 امر الله فیک ای لا اجبیک الی ما طلبته مما لا ینبغی لک من الاستخلاف
 و المشاركة. هرگز امر خدا را به تو نمی‌دهم، یعنی به درخواست تو در
 زمینه جانشینی و مشارکت، که شایسته تو نیست، پاسخ نخواهم داد.
 نووی یکی دیگر از شارحان صحیح مسلم، درباره جمله «و لَنْ
 اتعدی امر الله فیک» می‌نویسد: قوله ﷺ لمسیلمة (و لَنْ اتعدی امر الله
 فیک) فهكذا وقع فی جمیع نسخ مسلم و وقع فی البخاری و لَنْ تعدو امر
 الله فیک. قال القاضی: هما صحیحان فمعنی الاول لَنْ اعدو انا امر الله فیک
 من انی لا اجبیک الی ما طلبته مما لا ینبغی لک من الاستخلاف او
 المشاركة. آیین سخن رسول خدا ﷺ «و لَنْ اتعدی امر الله فیک» به
 مسیلمه، در همه نسخه‌های مسلم همین‌طور آمده است؛ اما در بخاری
 «لَنْ تعدو امر الله فیک» آمده است. قاضی عیاض گفته: هر دو تعبیر
 صحیح است. معنای تعبیر نخست این است که من امر خدا را به تو
 نمی‌دهم، یعنی به خواسته تو (جانشینی و یا مشارکت) که لیاقتش را
 نداری، پاسخ نمی‌دهم.

وَقَفَّ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ قَالَ: لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أُعْطِيتُهَا وَلَنْ أَعْدَى أَمْرَ اللَّهِ
 فَيْكَ.

۱. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدیباچ علی مسلم، تحقیق الحوینی الاثری، ج ۵،
 ص ۲۹۱.

۲. نووی، یحیی بن شرف، شرح النووی علی صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۲۲۷۳.

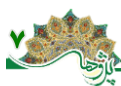
بر اساس این روایت صحیح اهل سنت، جانشینی رسول خدا ﷺ، به فرموده خود آن حضرت، امری الهی است و خداوند جانشین ایشان را انتخاب می‌نماید و پیامبر(ص) حق واگذاری آن را به هیچ فرد دیگری ندارد.

از آن‌چه که تاکنون گذشت، نتیجه گرفته می‌شود که ائمه اهل بیت(ع) نیز، مصداق رسول در این آیات هستند. به این بیان که:
اولاً: بر اساس دیدگاه علمای اهل سنت، رسول، اعم از فرستاده بشری و فرشتگان است.

ثانیاً: ثابت شد که از دیدگاه روایات اهل سنت، مقام امامت، الهی است؛ یعنی خداوند «امام» را به این مقام منتصب می‌کند؛ همان‌گونه که پیامبر اکرم نیز منصوب الهی هستند.

از این دو مطلب نتیجه گرفته می‌شود که ائمه طاهرين(ع) نیز فرستادگان الهی هستند، و در نهایت، همان‌طوری که پیامبران علم غیب دارند، ائمه طاهرين(ع) نیز که مصداق رسول می‌باشند، به نص آیه شریفه امکان برخورداری از غیب را دارا هستند.

حال سؤال این جا است که با وجود چنین دلالت صریح و روشنی برای آیات شریفه و با این‌که لازمه واضح کلام خود مفسرین اهل سنت ذیل این آیات پذیرفتن امکان آگاهی از غیب برای امام است چرا هیچ‌یک از مفسرین اهل سنت به این لازمه آشکار و منطقی کلام خود اعتراف نمی‌کنند؟؟



۴. عوامل عدم پذیرش «امکان علم غیب برای امام» از سوی اهل سنت

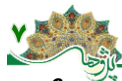
(۴-۱) تعصب

یکی از اولین و مهم‌ترین دلایل این امتناع از اعتراف به حقیقت، «تعصب» است.

برخلاف آنچه انتظار می‌رود که فضای علمی از هرگونه جمود و عصبیت خالی و جان‌ها پذیرای مطالب حق و منطقی و صحیح باشد، اما متأسفانه در سراسر تاریخ شاهد جهت‌گیری‌های افراطی و جاهل‌مآبانه از سوی بزرگان سایر فرق بوده‌ایم. این اتفاقی است که گاه چنان واضح رخ داده که برخی از علمای هم‌کیش خودشان را به اعتراف درباره این کج‌روی و کتمان حقیقت از روی تعصب واداشته است. این اتفاق ناظر بر گرایش علمی خاصی هم نبوده و از رجال تا فقه و تفسیر و کلام و ... شاهد چنین مسائلی هستیم.

(۴-۲) به هم پیوستگی آموزه‌های اعتقادی

علت دیگر این کتمان، توالی و به هم پیوستگی آموزه‌های اعتقادی - کلامی با برداشت‌های مفسران از آیات قرآن کریم است. اگر مفسرین اهل سنت به این امکان آگاهی برای ائمه (ع) اعتراف کنند همنشینی این باور با هزاران مورد قطعی تاریخی از علم ویژه ائمه (ع) اقتضا می‌کند که بر افضلیت مطلق ائمه (ع) بر سایر افراد نیز اذعان کنند و این اعتراف همانا و سر رشته پیدا کردن این مسأله در

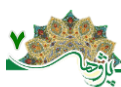


بایستگی‌های امام و رهبر جامعه نیز همانا. و در آن صورت است که برای مأموم این سؤال ایجاد می‌شود که تبعیت از امام آگاه بر جمیع مسائل و آگاه بر جمیع جوانب به صواب نزدیک‌تر است یا رهبری که حداکثر علمی اجتهادی دارد و خود بر نقص و کم دانش بارها اعتراف کرده است. شبیه به اتفاقی که در ماجرای باز پس دادن فدک میان صدیقه طاهره (س) و خلیفه اول رخ داد. وقتی از خلیفه اول پرسیدند چرا با وجود این که از درستی سخن و طلب فاطمه (س) آگاهی داشتی او را تصدیق نکردی؟! ابوبکر پاسخ داد: اگر امروز در این موضوع او را به راست‌گویی تصدیق می‌کردم فردا باید در مورد حق همسرش و مسائل دیگری که مطالبه می‌کرد هم سخن او را می‌پذیرفتم.

پاسخ به یک شبهه

ممکن است گفته شود چون ائمه اطهار (ع) پیامبر نبودند، لذا ارتضای مزبور بر آن‌ها منطبق نمی‌شود، زیرا در آیه مورد بحث تنها رسولان الهی — پیامبران — استثناء شده‌اند، در پاسخ به این اشکال باید به دو نکته توجه داشت:

الف) آیه درصدد آن است که هرگونه تردیدی را از مقام رسالت بزداید تا یقین حاصل شود که نه چیزی از وحی در مسیر فرود آمدن از بین می‌رود و نه چیزی بر آن افزوده می‌شود، بلکه رسول الهی هرچه را از سوی خدا می‌آید کامل دریافت و عین همان را به گوش مردم می‌رساند. بنابراین آیه در جایگاه دفاع از مقام رسالت و محتوای

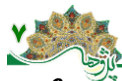


دعوت پیامبران است نه معرفی همه آگاهان بر غیب^۱ (این در حالی است که رسالت غیر از نبوت است و هر مأموریتی که رسول دارد امام هم دارد).

ب) معیار آگاهی یافتن بر غیب، مرتضای خدا بودن است. بدین ترتیب «من رسول» بیان یکی از مصادیق آن است و از آن جهت که مشرکان علم غیب را برای رسول خدا انکار می کردند، خدای منان «من رسول» را بیان کرده است (و چون اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند، امکان دارد در ادله دیگر، کسانی غیر از رسول خدا، هم چون ائمه اطهار(ع) استثناء شوند. از مجموع ادله ذکر شده به خوبی روشن گردید که پیامبر اکرم و ائمه اطهار(ع) مصداق حقیقی استثناء در آیه شریفه هستند. چنان که در خصوص حبیب خدا امر بر تمام مسلمانان واضح است و در مورد خاندان مطهر ایشان نیز معلوم گردید که همه مقامات رسول گرامی اسلام غیر از امتیازات ویژه نبوت برای ائمه اطهار(ع) نیز تثبیت شده است.

نتیجه گیری آموزش عالی خوزی محصور (نولهران)

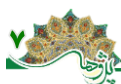
از بررسی نظرات علمای بنام اهل سنت ذیل این آیات به دست آمد که امکان برخورداری از غیب برای غیر خداوند هم ممکن است و تمام فرستادگان الهی اعم از بشری و غیربشری می توانند واجد این آگاهی شوند. در بیان مفسرین عامه به صراحت از عبارت اولیای الهی و برگزیدگان بشری و فرشتگان سخن به میان آمده است و حاصل عام



۱. جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۴۱۲.

بودن معنای رسول و بررسی نقش «من» در آیه و الهی بودن منصب هادی امت به عنوان جانشین پیامبر اکرم در روایات اهل سنت به وضوح بیان گر این معناست که این افاضه اختصاصی به انبیا و گیرندگان وحی تشریعی ندارد و امام نیز امکان آگاهی از غیب دارد و اعتقاد به امکان برخورداری امام از غیب دارای مؤیدی قرآنی است و قطعاً آن چه با کلام خداوند حکیم تطبیق دارد از هرگونه شائبه غلو و کجروی اعتقادی مبرا است.

با وجود این که لازمه آشکار کلام آن ها ذیل این آیات تصریح به امکان آگاهی امام از غیب است اما دلایلی مانند تعصبات فرقه ای و توالی و در هم تنیدگی مباحث اعتقادی - تفسیری مانع پذیرش و تأیید این اعتقاد امامیه شده است. لذا از آن جا که گروهی از اهل سنت و خاصه وهابیت علم غیب راحتی برای پیامبر هم انکار کرده اند و یا تنها در حیطة دریافت وحی برای آن بزرگوار پذیرفته اند اولاً دلایل کلامی اهل سنت در انکار امکان آگاهی پیامبر و امام از غیب و ثانیاً پیامدهای این انکار از مباحثی مهم و نیازمند پژوهش ای موجز و درخور است.

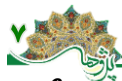


فهرست منابع

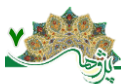
قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، ریاض: نشر مکتبه نزار مصطفى الباز، چاپ سوم.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۹۱ش)، مقدمه ابن خلدون، تهران: نشر علمی و فرهنگی، چاپ سیزدهم.
۳. ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۷م)، جمهره اللغة، بیروت: نشر دار العلم للملایین، چاپ اول.
۴. ابن عطیه، عبدالحق بن غالب (۱۴۲۲ق)، المحرر الوجیز، بیروت: نشر دار الکتب العلمیه، چاپ اول.
۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۱ق)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: نشر دار الفکر، چاپ اول.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۳۶۹)، لسان العرب، بیروت: نشر دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول.
۷. ابوحیان، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق)، البحر المحيط فی التفسیر، بیروت: نشر دار الفکر، چاپ اول.
۸. انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، نشر سخن، چاپ اول.
۹. باقلانی، محمد بن طیب (۱۴۱۴-۱۹۹۳م)، تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، تحقیق احمد حیدر، جلد ۱، بیروت: مرکز الخدمات و الابحاث الثقافیه - مؤسسه الکتب الثقافیه، الطبعة الثالثة.



۱۰. بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰ق)، **معالم التنزیل**، بیروت: نشر دار احیا التراث العربی، چاپ اول.
۱۱. بقاعی، ابراهیم بن عمر (۱۴۲۷ق)، **نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور**، بیروت: نشر دار الکتب العلمیه، چاپ سوم.
۱۲. جرجانی، علی بن محمد (۱۳۷۰ش)، **التعریقات**، تهران: نشر ناصر خسرو، چاپ چهارم.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۴ش)، **ادب فنای مقربان**، نشر اسراء، چاپ دهم.
۱۴. _____ (۱۳۹۳ش)، **رحیق مختوم (شرح حکمت متعالیه)**، قم: نشر اسراء، چاپ پنجم.
۱۵. الحنفی الرازی، محمد بن ابی بکین عبدالقادر (۱۴۲۰ق)، **مختار الصحاح**، بیروت: نشر مکتبه العصریه، چاپ پنجم.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، **المفردات فی غریب القرآن**، بیروت: نشر دار الشامیه، چاپ اول.
۱۷. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق)، **الکشاف عن حقائق التنزیل**، بیروت: نشر دار الکتب العربی، چاپ سوم.
۱۸. زهیلی، وهبه، **تف سیر الو سیط** (۱۴۲۲ق)، دمشق: نشر دار الفکر، چاپ اول.
۱۹. سلمی ازدی، محمد بن حسین (۱۴۲۱ق)، **تفسیر السلمی و هو حقائق التفسیر**، تحقیق سید عمران، جلد ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعة الاولى.
۲۰. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۱۶ق)، **الدبیاج علی م سلم**، تحقیق



الحوینی الاثری، جلد ۵، السعودیه: دار ابن عفان.

۲۱. شوکانی، محمد (۱۴۱۴ق)، **فتح القدر**، دم شق: نشر دار ابن کثیر، چاپ اول.

۲۲. صاحب بن عباد (۱۴۱۴ق)، **المحیط فی اللغه**، لبنان — بیروت: نشر عالم الکتب، چاپ اول.

۲۳. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، **الحکمه المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه**، بیروت: نشر دار احیاء التراث العربی.

۲۴. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، **بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد**، قم: نشر مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، چاپ دوم.

۲۵. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۶۶)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، چاپ سوم.

۲۶. _____ (۱۳۸۲ش)، **نهایه الحکمه**، نشر مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ هجدهم.

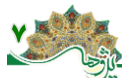
۲۷. طریحی، فخرالدین بن محمد علی (۱۳۷۵ش)، **مجمع البحرين و مطلع النیرین**، تهران: نشر مکتبه الرضویه، چاپ سوم.

۲۸. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۶۲)، **تمهید الاصول فی علم الکلام**، تهران: نشر دانشگاه تهران، چاپ اول.

۲۹. علم الهدی، سید مرتضی (۱۳۸۰)، **تنزیه الانبیاء**، قم: بوستان کتاب، چاپ اول.

۳۰. _____ (۱۴۱۰ق)، **الشافی**، تحقیق سید عبدالزهرّا خطیب حسینی، تهران: مؤسسه الصادق، چاپ دوم.

۳۱. فخر رازی، محمد بن عمر بن الحسین (۱۴۲۱ق)، **مفاتیح الغیب**، الطبعة



الاولی، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، العین، قم: نشر مؤسسه دار الهجره، چاپ دوم.

۳۳. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۶ق)، القاموس المحیط، بیروت: نشر مؤسسه الرساله للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ هشتم.

۳۴. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر، قم: نشر مؤسسه دار الهجره، چاپ دوم.

۳۵. قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴ش)، الجامع لاحکام القرآن، تهران: نشر ناصر خسرو.

۳۶. قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی، جلد ۴، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۳۷. قوشچی، علی بن محمد (۱۳۸۲ش)، شرح تجرید، تهران: نشر مرکز پژوهشی میراث مکتوب، چاپ اول.

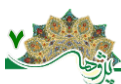
۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۹۳)، اصول کافی، قم: نشر دار الثقلین، چاپ چهارم.

۳۹. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ش)، آموزش فلسفه، نشر بین الملل، چاپ شانزدهم.

۴۰. مظفر، محمدرضا (۱۳۹۵ش)، المنطق، قم: نشر هاجر، چاپ یازدهم.

۴۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، اوائل المقالات، قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، چاپ اول.

۴۲. مبدی، احمد بن محمد (۱۳۷۱ش)، کشف الاسرار و عده الابرار، تهران: نشر امیرکبیر، چاپ پنجم.



۴۳. نسفی، عبدالله بن احمد (۱۴۱۶ق)، **تفسیر النسفی**، بیروت: نشر دار النفائس، چاپ اول.
۴۴. النووی، ابوزکریا (۱۳۹۲ق)، **شرح النووی علی مسلم**، بیروت: نشر دار احیا التراث العربی، چاپ دوم.

مقاله

۴۵. میانجی، نسرین، بازنمایی علم غیب غیر از انبیا از نگاه علما و محدثان اهل سنت، **مجله شیعه پژوهی**، پاییز و زمستان ۹۸، شماره ۱۷.

